

پیوند سیاست با عرفان در مرصاد العباد نجم رازی

جهانگیر صفری*

ابراهیم ظاهری عبدهوند**

◀ چکیده:

در این نوشتار، به بررسی مسائل مربوط به سیاست و نحوه سیر و سلوک حکمرانان بر اساس کتاب *مرصاد العباد* نجم رازی پرداخته می‌شود. باب پنجم کتاب *مرصاد العباد* با عنوان «سلوک طوایف مختلف» به سیاست پادشاهان، وزیران و رؤسا همچنین شیوه سلوک آن‌ها اختصاص یافته است. مشروعیت حکومت پادشاهان، جایگاه مقام پادشاهی در عرفان، پادشاهی خاص و عام، برتری مقام پادشاه بر نبوت و عالم، شیوه سلوک پادشاهان و وزیران و... از جمله موضوع‌هایی هستند که در این مقاله به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

نجم رازی، از جمله صوفیانی است که به ارتباط متقابل بین سیاست و عرفان معتقد است. از نظر او، پادشاهی عنایت خداوند به افراد است، و پادشاه، خلیفه خداوند بر روی زمین محسوب می‌شود، ولی اگر پادشاه کوچک‌ترین ظلمی کرد، نایبی خداوند از او ساقط می‌شود و او ابلیس روی زمین است. رعیت‌پروری از جمله مهم‌ترین کارهایی است که پادشاهان و وزرا باید به آن بپردازند. همچنین آن‌ها باید تمام کارهای خود را برای رضای خداوند انجام دهند و خود را در میان نبینند تا سلوکتشان به سوی قرب الهی کامل شود.

◀ کلیدواژه‌ها:

نجم‌الدین رازی، *مرصاد العباد*، عرفان و سیاست، عرفان اسلامی، مشروعیت حاکمان.

* دانشیار دانشگاه شهرکرد / safari_706@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد / zaheri_1388@yahoo.com

مقدمه

پرداختن به مباحث سیاسی، یکی از موضوع‌هایی است که همواره مورد توجه متفکران ایرانی در ادوار مختلف تاریخی بوده است و هر کدام از این متفکران، با توجه به معتقدات و شرایط زمانه خود در این زمینه سخن گفته‌اند.

عارفان، از جمله کسانی هستند که در آثار خود همواره در زمینه سیاست به طرح مباحثی پرداخته‌اند. در این نوشتار، دیدگاه‌های نجم‌الدین رازی، به عنوان یک صوفی و عارف، درباره سیاست بررسی می‌شود.

درباره سیاست و عرفان تعاریف زیادی بیان شده که تنها به یک تعریف از هر کدام اکتفا می‌شود. سیاست «به معنای خاص، هر امری که مربوط به دولت و مدیریت و تعیین شکل و مقاصد و چگونگی فعالیت دولت باشد، از مقوله امور سیاسی است؛ بنابراین هر گاه از «سیاست»، به معنای خاص سخن می‌گوییم، همواره با دولت؛ یعنی سازمان قدرت در جامعه که نگهبان نظم موجود یا پیش‌برنده آن است، سر و کار داریم. امور سیاسی، شامل مسائل مربوط به ساخت دولت، ترتیب امور در کشور، رهبری طبقات، مسائل کشاکش بر سر قدرت سیاسی میان حزب‌ها و گروه‌های بانفوذ و غیره است.» (دانشنامه سیاسی، ص ۲۱۲-۲۱۳) عرفان «یک مکتب فکری و فلسفی متعالی و ژرف برای شناختن حق و شناخت حقایق امور و مشکلات و رموز علوم است، آن هم البته نه به طریق فلاسفه و حکما، بلکه از راه اشراق و کشف و شهود.» (مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف، ص ۸) عارفان، کسانی هستند که هدف آن‌ها رسیدن به حقیقت و فنای در حقیقت است و شیوه آن‌ها برای نیل به این هدف، سیر و سلوک، ریاضت، مجاهده و مکاشفه می‌باشد. درباره رابطه عرفان و سیاست، دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول، نظریه گروهی است که قائل به عدم زایش اندیشه سیاسی از بستر عرفانی هستند و معتقدند که اندیشه عرفانی به دلیل تکیه بر بی‌ثباتی دنیا و تأکید بر درویشی و خمول، سبب زوال اندیشه سیاسی شده است. «اندیشه عرفانی، ناتوانی مزمن خود را بر بنیادگذاری اندیشه سیاسی و ناسازگاری احکام خود را با اصول و لوازم خرد سیاسی نشان داده است. [...] عارفان بزرگ، منزل در دایره حیرت دارند و بنیاد عمر را بر

باد می‌دانند و حال آنکه در سیاست اصل بر بقاست.» (درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ص ۱۶۲) باید توجه داشت که روی آوری صوفیه و عارفان به عرفان، هرگز به معنای بی‌توجهی آن‌ها به امور اجتماعی و سیاسی جامعه نبوده است، بلکه برعکس، بسیاری از صوفیه و عارفان - چنان‌که بسیاری از حکایت‌های زندگی آن‌ها نشان می‌دهد - در بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی زمان خود شرکت داشته‌اند؛ برای مثال، حسن بصری به موعظه خلیفه و حاکمان می‌پرداخته است؛ ابن سماک، به هارون الرشید پندهای تلخی داده است؛ شیخ شهاب‌الدین سهروردی، مکرر از جانب خلیفه به عنوان سفیر، به مناطق مختلفی فرستاده می‌شد؛ ممشاد دینوری، وقتی دید که هموطنانش در مقابل مرداوینج زیاری قتل عام می‌شوند، خود از شهر بیرون رفت و مرداوینج را از خونریزی بر حذر داشت تا جایی که جان خودش را در این راه از دست داد؛ در قتل عام خوارزم به دست مغول، هرچند به نجم‌الدین کبری پیشنهاد شد که از شهر بیرون رود تا از کشته شدن در امان ماند، نپذیرفت و سرانجام در این جنگ، همراه با عده زیادی از مردم کشته شد. (ر.ک: ارزش میراث صوفیه، ص ۲۰۴-۵۷) در برخی موارد که عارفان خود نقش مستقیم در جریانات سیاسی اجتماع نداشته‌اند «اما اندیشه‌ها و آموزه‌های متعالی آن‌ها در موارد بسیاری زمینه را برای ظهور جنبش‌ها و جریان‌های مردمی، اجتماعی و سیاسی همچون عیاران، فتیان و سربداران فراهم آورده است.» («سلاطین عزلت»، ص ۵۵-۵۶) یکی از دلایل بیان شده برای ردّ زایش اندیشه سیاسی از بستر اندیشه عرفان، این است که عرفان، مربوط به عالم باطن و درون است، اما در سیاست، اصل بیرون است: «در اندیشه سیاسی، برخلاف اندیشه عرفانی، اصل بیرون است و ضابطه و اندازه‌ای جز بیرون ندارد. اندیشه عرفانی جز به باطن و امتیاز باطنی ارجحی نمی‌گذارد.» (درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ص ۱۷۴) باید توجه داشت که هر چند در عرفان، بر باطن تأکید بسیاری شده است، عارف، به مسائل جامعه نیز بی‌توجه نیست. «عرفان، با وجود آنکه باطنی است، کارکرد اجتماعی نیز دارد. عارف حقیقی در سفر چهارم خویش یعنی "فی الخلق مع الحق"، آموخته‌ها و برداشت‌های عارفانه خود را دلسوزانه و مشتاقانه در اختیار مردم قرار می‌دهد. این سفر

چهارم که به وزان شخصیت و توان عارف تفاوت می‌کند، زندگی تأثیرگذار و اجتماعی را برای عارف به ارمغان می‌آورد و بهشت او در همان خدمت به خلق و در سفر چهارم محقق می‌شود.» (دوام اندیشه سیاسی در ایران، ص ۲۰۹-۲۱۰) در مقابل، گروه دیگری نیز معتقد به ارتباط بین سیاست و عرفان‌اند، و بر این باورند که با اندیشه عرفانی می‌توان اندیشه سیاسی ایجاد کرد، و از اندیشه عرفانی به عنوان پایه و اساسی برای اندیشه سیاسی بهره برد. (ر.ک: اندیشه سیاسی امام خمینی، ص ۷۴)

یکی از زمینه‌هایی که در ایران، تحت تأثیر اندیشه‌های عارفان قرار گرفت، اندیشه سیاسی است و برخی از عارفان، در زمینه رابطه عرفان با سیاست مباحثی را مطرح کرده‌اند. «مطالعه تاریخ اندیشه سیاسی در ایران به ما نشان می‌دهد که اندیشه سیاسی در ایران برخلاف اندیشه سیاسی در مغرب زمین، رفته رفته بر مبنای اندیشه عرفانی استوار شده است و نه عقلانیت محض.» (پیوند عرفان و سیاست از منظر عزیزالدین نسفی، ص ۴۸) عارفان، سیاست را بیش از آنکه کار دنیوی باشد، کار اخروی می‌دانند، و ابعادی معنوی برای امور سیاسی قائل‌اند: «دیدگاه عرفانی، نگرش‌های سکولار و دنیوی به سیاست را تاب نمی‌آورد و رفتار اجتماعی و سیاسی انسان را دارای باطن و اثری می‌بیند که در ابعاد باطنی وجود انسان مؤثر است. به همین دلیل، عرفان، صحنه حیات و زندگی اجتماعی و سیاسی را به همان مقدار که کار دنیوی است، کاری اخروی و عرفانی نیز می‌داند؛ حتی در سنجش ظاهر و باطن، بر عظمت و بزرگی ابعاد معنوی و آسمانی رفتار سیاسی انسان پای می‌فشارد.» (عرفان و سیاست، ص ۱۰۶)

نجم رازی نیز از جمله عارفانی است که بین سیاست و عرفان رابطه برقرار کرده است. عرفان و تصوفی که نجم رازی به تبلیغ آن می‌پردازد، عرفان اعراض صرف از دنیا نیست، بلکه به مباحث جامعه نیز توجه دارد، چنان‌که آخرین باب *مرصاد العباد* را به سیر و سلوک گروه‌های مختلف اختصاص و از هر حرفه راهی به خدا نشان می‌دهد. (ر.ک: *مرصاد العباد*، ص ۳۶)؛ البته نجم رازی، در پی ارائه یک نظریه سیاسی نیست، بلکه سعی کرده است نحوه سلوک هر کدام از کسانی را که بر مسند قدرت‌اند، مانند پادشاه، وزیر و رؤسا بیان کند.

پیشینه تحقیق

تنها منبعی که به بررسی اندیشه‌های سیاسی نجم‌الدین رازی پرداخته، کتاب *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تألیف طباطبایی است. تأکید او در این کتاب، بیشتر بر این موضوع است که نظر نجم رازی را نسبت به وضعیت سیاسی جامعه آن روزگار بیان کند. از نظر طباطبایی، نجم‌الدین رازی در عمل و نظر، شخصیتی «سیاسی» است، و در بخش بزرگی از اثر خود به بحث سیاست می‌پردازد. آنچه نجم‌الدین رازی در باب سیاست می‌آورد، دریافتی عرفانی یا به دیگر سخن، تأملی از دیدگاه عرفانی در سیاست و تاریخ ایران است. (ر.ک: تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ص ۱۸۸ و ۲۰۸) درباره پیوند عرفان و سیاست نیز کتاب و مقاله‌هایی نگارش شده است. *عرفان و سیاست*، عنوان کتابی است که توسط حمید پارسانیا چاپ شده؛ حمیدرضا مظاهری سیف نیز کتاب *سیاست در دامن عرفان* را نوشته است. داوود فیروزی در مقاله‌ای با عنوان «پیوند عرفان و سیاست از منظر عزیزالدین نسفی» به این نتیجه رسیده است که عزیزالدین نسفی به عنوان یکی از عرفای قرن هفتم، به طرح اندیشه سیاسی مبتنی بر انسان کامل، همت گماشته و از نظر او، انسان کامل، شایسته نشستن بر سریر قدرت است. غلامرضا اسم حسینی در مقاله «تحول‌گرایی عرفان و سیاست در حکمت متعالیه»، به نگرش امام خمینی درباره عرفان و سیاست پرداخته و به این نتیجه رسیده است که انسان کامل به عنوان نماد و محصول پیوند عرفان و سیاست در نگاه تحولی امام قرار گرفته، و از نظر ایشان به عنوان یک نظریه در پایه‌گذاری یک جامعه و حکومت فضیلت‌گرا محسوب می‌شود. مطابق دیدگاه کارکردگرایانه ایشان، انسان کامل صرفاً انسان آرمانی دست‌نیافتنی، و به دور از مردم و جامعه نیست، بلکه در متن و عینیت جامعه قرار دارد، و تمامی امکانات و نیروهای جامعه را در جهت سعادت و تکامل مادی و معنوی پیش می‌برد. امام، ولایت و خلافت انسان کامل را در راستای ولایت و خلافت انبیا و معصومین (ع) می‌داند، و ولایت آن‌ها را صرفاً باطنی، و جدای از ولایت ظاهری نمی‌داند. همچنین نقش‌آفرینی ولایت انسان کامل در سیاست و مدیریت این جهانی را برای زمینه‌سازی حیات آن جهانی، لازم و واجب می‌داند. نویسنده

مقاله «سلاطین عزلت؛ رویگردانی عارفان از حاکمان و رویکرد به مردم» کوشیده است رابطه عارفان با حکومت‌های ظالم زمان خویش را به تصویر بکشد. در این مقاله، به برخی از روابط عارفان با حاکمان که در آثار نجم رازی آمده است، اشاره شده است.

شرایط سیاسی و اجتماعی دوران نجم‌الدین رازی

نجم رازی، نویسنده صوفی مسلک اواخر قرن ششم و اواسط قرن هفتم است. او در یکی از پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخی ایران می‌زیسته است. اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم از ادوار مهم و در عین حال، پرآشوب تاریخ ایران و ملل اسلامی است. از نظر اجتماعی، فساد و تباهی و انحطاط در آن دوره همه جا را فرا گرفته است. تعصبات مذهبی و اختلافات فکری میان ملل و نحل مختلف از مذاهب اهل سنت و جماعت و شیعه و فلاسفه و متصوفین در این روزگار به بالاترین درجه از شدت و حدت رسیده بود. در این دوره، کفار تبار به کشورهای اسلامی از جمله ایران یورش آوردند و همه جا را غرق در آشوب کردند و امن و آسایش مردم ایران را بر هم زدند. (ر.ک: مرصاد العباد، ص ۹-۱۰) زندگی نجم رازی با حکومت سلجوقیان، خوارزمشاهیان و حمله مغول مصادف بوده است. اندیشه‌های دینی، بر نظام فکری این حکومت‌ها سیطره داشته است، و هر کدام از آن‌ها خود را به مذهبی اغلب سنتی، منسوب می‌کرده‌اند. حاکمان، خود را سایه خداوند بر روی زمین می‌شمردند و داعیه اجرای احکام الهی را داشته‌اند. «این یک واقعیت انکارناپذیر است که حاکمیت در طول تاریخ ایران، همواره حاکمیت مذهبی بوده است [...] همواره حکومت‌ها متکی به روحانیت بوده؛ حتی لامذهب‌ترین حکام، برای ادامه قدرت خویش، به گونه‌ای به روحانیت باج می‌داده‌اند.» (زمینه اجتماعی شعر فارسی، ص ۳۱۳) اندیشه‌های نجم رازی که نمایانگر تفکرات رایج در این عصر و حتی ادوار قبل نیز می‌باشد، در چنین دورانی شکل گرفته است.

مرصاد العباد نیز یکی از آثار مشهور و متون صوفیه فارسی است که در قرن هفتم نوشته شده است. «در این کتاب، اصول و عقاید متصوفه با چنان نظم و روشنی تمام جامعه لفظ پوشیده است که تا جاودان، عارف و عامی را گنج حقایق و خزانه اسرار الهی

خواهد بود، تا روندگان آن به رسم و به پایمردی آن به صراط مستقیم هدایت جویند، و جویندگان حقیقت از فصول و ابواب آن به رسم و راه اهل تصوف آشنایی یابند.» (مرصاد العباد، ص ۶۵)

دیدگاه نجم رازی دربارهٔ مقام پادشاهی و سلطنت

از نظر نجم رازی، مقام سلطان، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. او سلطان را خلیفه و نایب حق بر روی زمین برمی‌شمرد و سایهٔ خداوند می‌داند. به نظر می‌رسد که نجم رازی در این زمینه، تحت تأثیر اندیشه‌های پیش از اسلام در ایران قرار گرفته باشد. اینکه او پادشاه را سایهٔ خداوند (ظل الله) می‌داند، همان اندیشهٔ «فرّه ایزدی» است که در دوران اسلامی به صورت ظل الله بیان می‌شود: «پس از شکست ایران به دست سپاهیان اسلام، حاکمیت مؤثر و عمل اندیشهٔ شاهی، از میان رفت. البته بعداً در قالب چارچوب نظری و سپهر اندیشهٔ اسلامی مجدداً بروز کرد، منتهی اندیشهٔ فرّه ایزدی، به اندیشهٔ ظل الهی مبدل گردید، و شاهان خود را سایهٔ خداوند بر روی زمین تلقی می‌کردند.» (تحول اندیشهٔ سیاسی در شرق باستان، ص ۱۱۵) او، مقام سلطنت را عطاای الهی می‌داند که خداوند آن را بر هر کدام از بندگانش - شایسته یا ناشایسته - که بخواهد، عرضه می‌کند. این اندیشهٔ او، همانند این دیدگاه غزالی دربارهٔ منصب پادشاهی است: «پس هر که را خدای تعالی دین داده است، باید پادشاهان را دوست دارد و مطیع باشد، و بداند که این پادشاهی را خدا می‌دهد و به آن کس دهد که او خواهد.» (نصیحة الملوک، ص ۸۲) از نظر او، فردی شایستهٔ مقام خلیفهٔ الهی است که بر اساس فرمان خداوند قیام کند، از هوای نفس دوری نماید و به حراست از مردم پردازد. «چون پادشاه به فرمان حق قیام نماید، و از متابعت هوا اجتناب کند، و رعایا را در پناه دولت و حصن حراست و کنف سیاست سلطنت خویش آورد، و داد بندگی در پادشاهی بدهد، شایستگی خلافت حق گیرد.» (مرصاد العباد، ص ۴۳۰) نجم رازی، پادشاه را مصداق «اولی الامر» در آیهٔ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» می‌داند، و بر اساس همین آیه، اطاعت از پادشاه عادل را بر همه واجب می‌داند. باید توجه داشت که نجم رازی، هر پادشاهی را مصداق

این آیه نمی‌داند، بلکه از نظر او، پادشاه واقعی، کسی است که دین‌مداری واقعی باشد و راه سلوک را نیز پیموده باشد. به نظر وی، پادشاه باید نمونه یک «انسان کامل» باشد؛ هرچند به صراحت به این موضوع اشاره ندارد.

مشروعیت رهبر جامعه

در دوران نجم رازی و قبل از آن، مشروعیت حکومت‌ها بدین گونه بوده است: «مشروعیت قدرت سیاسی، در دوره فرمانروایی سامانیان و آل بویه، که مشروعیت دینی دستگاه خلافت را به رسمیت نمی‌شناختند، مبتنی بر اندیشه خردگرایی و تفسیر عقلایی از دیانت بود، اما با چیرگی ترکان، نخست با غزنویان و از آن پس با سلجوقیان، پیکاری بی‌سابقه با جنبه‌های خردگرایی فرمانروایی خاندان ایرانی آغاز شد و در عمل و نظر میان سلطنت ترکان و نظام مشروعیت مبتنی بر ظاهر شریعت، هم‌سویی و هماهنگی پدید آمد.» (زوال اندیشه سیاسی در ایران، ص ۱۴۳) همان‌طور که ذکر شد، نجم رازی نیز پادشاه را کسی می‌داند که از طرف خداوند برای حکومت بر خلق انتخاب می‌شود. از نظر او، پادشاه، نایب حق بر روی زمین است. بنابراین، مشروعیت حاکم مردم از طرف خداوند است. «این تفکر که حاکمیت منشأ الهی دارد، بعدها با ظهور اسلام و تشکیل تمدن اسلامی، [این تفکر در سنت مزدیسنا ایرانیان پیش از اسلام نیز وجود داشت] از تفسیر آیات قرآنی و روایات مأثوره به‌خصوص در حوزه اهل سنت، رنگ اسلامی گرفت و آب دوباره به آسیاب برگشت.» (جامعه‌شناسی ادبیات صوفیانه، ص ۶۳) باید توجه داشت که از نظر نجم رازی، هر پادشاهی نیز نایب خدا به حساب نمی‌آید، بلکه نایب خدا بر روی زمین، پادشاهی است که از صفات الهی برخوردار باشد، و ظلم و ستم دیده نشود. «اگر به ظلم و جور و متابعت هوا و مخالفت خدای مشغول شود، صورت قهر و غضب خدای باشد، ابلیس وقت خویش بود، مستوجب لعنت ابدی گردد.» (مرصاد العباد، ص ۴۳۰-۴۳۱) به نظر می‌رسد که نجم رازی در این زمینه، تحت تأثیر این اندیشه ایرانشهری است که شاه بهره‌مند از فره ایزدی است و در صورت انجام کارهای بد، فره از او دور می‌شود: «خوره تنها به کسانی تعلق می‌گیرد که به راستی

پیوسته باشند، و اگر کسی از آیین الهی روی برتابد و پیرو دروغ گردد، هرگز به خوره نخواهد رسید، چنان که ضحاک... و افراسیاب... نرسیدند، و جمشید... چون به دروغ گروید، فرّ از او جدا شد و روزگارش به تباهی کشید.» (شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، ص ۹۳-۹۴) از جمله نشانه‌های پادشاه مؤید از جانب خداوند، آن است که به دیده عبرت به دنیا بنگرد، فریفته زخارف جاه و مال و منال دنیا نگردد و به رعیت، ستم روا ندارد. (ر.ک: مرصاد العباد، ص ۴۴۲-۴۴۴)

انواع حاکمان

نجم رازی، پادشاهان و حاکمان را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی که ملوک دنیا هستند؛ آنان صورت صفات لطف و قهر خداوندند و صفات لطف و قهر الهی از طریق آن‌ها آشکار می‌گردد. این گروه به شناخت واقعی خود نرسیده‌اند.

گروه دوم، پادشاهان دین هستند که مظهر و مظهر صفات خداوندند. آن‌ها کسانی هستند که از طریق شناخت خود به شناخت حق رسیده‌اند. «آن‌ها که ملوک دین‌اند، ایشان مظهر و مظهر صفات لطف و قهر خداوندی‌اند. طلسم اعظم صورت را از کلید شریعت به دست طریقت بگشوده‌اند و خزاین و دفاین اموال و صفات را که مخزون و مکنون بنیاد نهاد ایشان بود، به چشم حقیقت مطالعه کرده‌اند و به سر گنج «من عرف نفسه فقد عرف ربه» رسیده‌اند.» (همان، ص ۴۱۳) باید توجه داشت که «تقسیم ملوک به دنیایی و دینی، از جانب صوفیه، تقسیم قدرت و خارج کردن نظام اجتماعی از انباشت قدرت در دست یک تن بوده است.» (جامعه‌شناسی ادبیات صوفیانه، ص ۱۱۹) این عارف، والاترین مرتبه سلطنت را نصیب افرادی می‌داند که مملکت دین و دنیا را به او کرامت کرده باشند. «ولیکن سعادت عظمی و دولت کبری در آن است که صاحب‌همتی را سلطنت مملکت دنیا کرامت کنند، که به خلافت "وإن لنا لآخرّة والأولی" متصرف هر دو مملکت گردد.» (مرصاد العباد، ص ۴۱۴)

نجم رازی در تقسیم‌بندی دیگر، دو نوع پادشاهی برمی‌شمرد: پادشاهی خاص و پادشاهی عام. مهم‌ترین نوع پادشاهی از نظر او، پادشاهی خاص یعنی پادشاهی بر دل کردن است که آن را تلو و دنباله‌مقام نبوت می‌داند. «پادشاهی خاص آن است که جوارح و اعضا و نفس و دل و حواس ظاهر و باطن که رعایای حقیقی اوست، جمله را در قید فرمان شرع کشد، و هر یک را در بندگی حق خدمتی که مأمور است بدان، بر کار کند.» (همان، ص ۴۳۴) در اندیشه او، فردی شایستگی پادشاهی بر مردم را می‌یابد که ابتدا آنچه لازمه‌های پادشاهی خاص است، انجام داده باشد.

برتری مقام پادشاهی بر مقام نبوت و علم

نجم رازی، مقام ملک و پادشاهی را بهترین مقام برای تعبد و تقرب به حق می‌داند. او، مقام پادشاهی را برتر از مقام نبوت می‌داند و در این زمینه، به آیه زیر استناد می‌کند که حضرت سلیمان از خدا ملک خواست، اما علم و نبوت نخواست: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مَلِكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.» (ص / ۳۵) او برای این دیدگاه خود چند دلیل دارد:

یکی اینکه در ملک، مقام نبوت و علم وجود دارد: «چون مملکت تمام باشد نبوت و علم در آن داخل باشد، چنانکه آدم را بود علیه سلام. چون او را ملک خلافت تمام داد، نبوت و علم در آن داخل بود، فرمود "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" گفت من در زمین خلیفه می‌آرم، و در مملکت جهان نایی می‌گمارم، فرمود پیغمبری یا عالمی یا عابدی می‌آفرینم.» (مرصاد العباد، ص ۴۱۷) دلیل دیگر این است که تأثیر نبوت و علم، زمانی بیشتر آشکار می‌شود که با قدرت و قوت پادشاهی همراه شود: «نبوت و علم را چون قوت سلطنت و شوکت مملکت یار بود، تصرف و تأثیر آن یکی از هزار بود و عزت دین به تیغ آشکار گردد.» (همان، ص ۴۱۸) به نظر می‌رسد که نجم رازی در این زمینه، متأثر از اوضاع اجتماعی و سیاسی اسفناک زمانه خود است که در اثر حمله مغول و کشتارهای وحشیانه آن‌ها حادث شده است. نجم رازی، در چنین زمانه‌ای، عزت و پاسداری دین را در تیغ پادشاهان وقت می‌جوید و شاید یکی از دلایلی که او مقام

پادشاهی را بر نبوت و علم برتری می‌دهد، همین باشد که در این دوران نبی وجود ندارد و از عالمان نیز در برابر مغولان، کاری ساخته نیست، تنها پادشاهان‌اند که می‌توانند در مقابل حمله آن‌ها بایستند و از دین و علم پاسداری کنند.

همچنین مقام سلطنت از ابزار لازم برای تحصیل مراد نفس و بهره بردن از لذات و شهوات برخوردار است، زیرا برای تقرب به حق از این وسایل دوری کند، به حق نزدیک‌تر گردد. «به عدد هر آلتی و قوتی که در هوا راندن باشد، چون نراند و بدان تقرب جوید، قربتی و درجتی در حضرت حاصل شود.» (همان، ص ۴۱۹)

رسوم حکومت و جهانداری

نجم‌الدین بر اساس این آیه «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (ص/ ۲۶) ده شیوه، به عنوان آیین جهانداری برمی‌شمرد که حاکمان جامعه مجبور به رعایت آن‌ها هستند: نخست اینکه پادشاه باید پادشاهی خود را عطای حق بداند؛ دوم آنکه بداند که خداوند این پادشاهی را از فرد دیگری گرفته و به او داده است. بنابراین، او باید از این مسئله پند بگیرد، به خود مغرور نشود و برای سرای دیگر خود ثوابی ذخیره کند؛ حکم سوم آن است که بداند پادشاهی خلافت خداست؛ چهارم، خود به اجرای قوانین در میان مردم بپردازد، زیرا هیچ یک از نوابان و دیگر افراد دولت از آن شفقتی که پادشاه بر خلق دارد، برخوردار نیستند؛ پنجم، حکومت به حق و بر اساس راستی و عدل کند و از جور و ستم دوری نماید؛ ششم، چون حکومت به حق کند، باید برای خدا باشد و بر اساس شرع عمل کند نه برای مردم و بر اساس طبع خود؛ هفتم، از هواهای نفسانی دوری گزیند؛ (هشتم) چرا که متابعت از هوای نفس، سبب دور شدن از راه خداوند (نهم) و دوری از حق، موجب عذاب می‌شود. (مرصاد العباد، ص ۴۱۴-۴۱۶)

نکته دهم که نجم‌الدین بر اساس آیه مذکور برای تنبیه حاکمان بیان می‌کند، آن است که «پادشاهی خلق با مقام و مرتبه نبوت می‌توان کرد، چنان‌که هم رعایت حقوق جهانداری و جهانگیری و عدل‌گستری و رعیت‌پروری کند، و هم حق سلوک راه دین و حفظ

معاملات شرع به جای آورد، و به مراسم ولایت و شرایط نبوت قیام کند، تا اصحاب حکم و ارباب فرمان را هیچ عذر و بهانه نماند که گویند با صورت مملکت دنیا و اشتغال به مصالح خلق و از منافع دینی و فواید سلوک باز ماندیم.» (همان، ص ۴۱۷-۴۱۸) به طور کلی، می‌توان گفت که حاکم واقعی از نظر نجم رازی، یک دیندار واقعی است؛ کسی که همواره به سوی کمال و قرب الهی که عارفان در زندگی خود در پی رسیدن به آن‌اند، گام برمی‌دارد.

جایگاه مقام پادشاهی در سیر و سلوک عرفانی

نجم رازی، مقام پادشاهی را بهترین مقام برای پرورش صفت حمیده و رسیدن به کمال می‌داند، زیرا نفس سلطان از وسایل لازم برای پرورش صفات حمیده برخوردار است، تا حدی که پادشاه می‌تواند با پرورش این صفات، به مقامی برسد که متخلّق به اخلاق حق شود. انسان برای اینکه صفت حلم را در خود پرورش دهد، «باید که قوّت و شوکت و سلطنت باشد، آنگه تحمل اذیت و رنج خلق کند، تا حلم غالب شود که اگر قوّت و قدرت نباشد و تحمل کند اضطرابی بود نه اختیاری، آنگه آن حلم نباشد، عجز باشد و حلم، صفت حق است و عجز، صفت خلق.» (همان، ص ۴۲۳) همّت نیز از مهم‌ترین وسایل برای عبودیت حق و یافتن درجات و سلوک مقامات است که کمال پرورش آن، در مقام سلطنت حاصل می‌شود. «همّت را به کمال پرورش در سلطنت توان داد که مال و نعمت و ثروت و ظفر بر مرادات و انواع تنعمات جمله او را حاصل باشد.» (همان، ص ۴۲۴) به طور کلی، نجم رازی اهمیت مقام پادشاهی را در این می‌داند که از ابزار لازم برخوردار است تا انسان در سیر و سلوک خود به سوی حق به نهایت مرتبه ممکن برسد. البته باید توجه داشت که این مقام خطراتی نیز دارد، زیرا نفس سلطان از وسایلی که می‌تواند صفت‌های مذمومی مانند تکبر و تجبر و انانیت را پرورش دهد، برخوردار است و چنانچه سلطان در این دام قرار گیرد، تا به جایگاهی می‌رسد که مانند فرعون ادعای خدایی می‌کند. (ر.ک:

همان، ص ۴۲۲)

نوع رابطه شاهان با خود، خدا و رعیت

نجم رازی، بر اساس آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل: ۹۰) پادشاهان را موظف می‌کند که در رابطه با خود، رعیت و خداوند عدل، احسان و ایتاء ذی‌القربی را رعایت کنند، همچنین آن‌ها را از سه چیز نهی کرده است: فحشا، منکر و بغی. (ر.ک: مرصاد العباد، ص ۴۳۲)

حالت اول: رابطه پادشاه با نفس خود

برای روشن شدن جایگاه پادشاه در میان گروه‌های مختلف جامعه، معمولاً او را به یکی از اندام‌های بدن تشبیه می‌کنند که نسبت به دیگر اعضا، از جایگاه بالاتری برخوردار است؛ برای مثال، فارابی معتقد است همان‌طور که اعضای بدن از لحاظ فطرت مختلف است، و در بین آن‌ها یک عضو است که رئیس همه می‌باشد و آن قلب است. مدینه نیز که اجزای آن از لحاظ فطرت مختلف‌اند، در آن انسانی بود که او رئیس اول بود. (ر.ک: اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ص ۲۵۶-۲۵۷)

از نظر نجم‌الدین رازی، مقام پادشاه در میان افراد جامعه مانند جایگاه دل در تن است، و چنانچه پادشاه راه رستگاری را ببیماید، مردم جهان نیز اصلاح می‌شوند و «اگر پادشاه به فساد آید، همه جهان به فساد آید.» (مرصاد العباد، ص ۴۵۰) بنابراین از نظر نجم رازی، اولین وظیفه پادشاهان این است که به تهذیب اخلاق و رفتار خود پردازند.

یکی از وظایف پادشاهان نسبت به خود، رعایت عدالت است. «فرمانروایان باید عدالت را در مورد خود با تعدیل رفتارهای خویش و از جمله با پرهیز از برخی آ‌زها و ولع‌ها اعمال کنند» (اندیشه سیاسی در کتاب کلیله و دمنه، ص ۶۳)، زیرا سلطان به اجرای عدالت توفیق نمی‌یابد مگر اینکه آن را نسبت به خود اجرا کرده باشد. (ر.ک: سیاست از نظر غزالی، ۴۰۶/۲) خواجه نصیر توسی نیز در این مورد می‌نویسد: «بر عاقل واجب بود استعمال عدالت کلی بر آن وجه که اول در نفس خود به کار برد، و آن تعدیل قوا و تکمیل ملکات باشد.» (اخلاق ناصری، ص ۱۴۷) از نظر او، نیز اولین وظیفه پادشاه در رابطه با خود، رعایت عدالت است و منظور از

رعایت عدالت نسبت به خود، اقرار به توحید کردن و حاصل کردن توحید برای نفس خود است.

یکی دیگر از مسائلی که پادشاه نسبت به خود باید رعایت کند، احسان است. احسان در متون صوفیه، معانی مختلفی دارد: «یکی به معنای نیکی کردن به جای بدی و احسان نمودن به خلق از هر طبقه و طایفه‌ای بدون چشم‌داشت عمل متقابل، دیگری پرستش و عبادت حق تعالی به صورتی که او را ببیند و بداند که او نیز بر اعمال و عبادت او ناظر است؛ سوم به معنای مشاهده حضرت ربوبیت به نور بصیرت خاص و یقین صحیح که سالک پس از درک مقام توحید صفاتی و ذاتی بدان دست یابد.» (شرح اصطلاحات تصوف، ص ۸۱) از نظر نجم رازی، معنای احسان پادشاه نسبت به خود، از عهده فرایض بیرون آمدن است. ایتاء ذی القربی نیز رعایت کردن حقوق اعضای بدن و معانده با نفس، مراقبت دل و حفظ حواس ظاهر و باطن است. پادشاهان از فحشا و منکر و بغی در ارتباط با خود نهی شده‌اند، و منظور از فحشا و منکر در این زمینه، امتناع از افعال اقوال و احوال ناشایست و ناپسندی مانند دروغ، بهتان، دشنام، فسق و فجور است. (مرصاد العباد، ص ۴۳۲-۴۳۳)

حالت دوم: رابطه پادشاه با رعیت

نجم رازی، رابطه بین پادشاه و مردم را به رابطه بین چوپان و رمه تشبیه می‌کند که پادشاه باید از آن‌ها در مقابل گرگ‌های زمان حفاظت کند. به نظر می‌رسد که هدف نجم رازی از انجام این‌گونه تشبیهات، تحریک پادشاهان، برای حفظ جان و مال مردم، در مقابل حمله مغولان است، زیرا او نمونه این گرگان زمانه را، کافران ملحد می‌داند و در جای جای این کتاب، از پادشاهان خواسته است که به دفاع از مردم در مقابل این گروه خونخوار پردازند. «پس گرگ رمه اسلام، کفار ملاحظین‌اند، و در این عهد سخت مستولی شده‌اند، و در دفع شرّ ایشان پادشاه و امرا و اجناد را به جان کوشیدن واجب است، چه آب و نان آنکه بر ایشان حلال شود که با کفار تیغ زنند، و دفع شرّ ایشان کنند.» (همان، ص ۴۳۸) همچنین پادشاهان باید نسبت به رعیت عدل داشته باشند، یعنی اینکه با آن‌ها

با انصاف برخورد کنند؛ ستم را کنار بگذارند؛ سویت و برابری را در میان آن‌ها نگه دارند تا قوی بر ضعیف ستم روا ندارد. (ر.ک: همان، ص ۴۳۵)

احسان پادشاهان به رعیت این است: «آثار کرم و مروّت خویش بر رعایا رسانیدن است، چنان‌که تقویت ضعفها کردن، و با اقویا مدارا نمودن و درویشان و عیالمدان را به صدقات و نفقات دستگیری کردن، و صادر و وارد را تعهد فرمودن، و علما را موقّر داشتن و مکفی المئونه گردانیدن، و طلبه علم را بر تحصیل محرض بودن، و معونت ایشان به مایحتاج نمودن و صلحا و زهاد و عبّاد را محترم و متبرک داشتن،... و گوشه‌نشینان و منزویان را باز طلبیدن، و اگر چه ایشان نخواهند از وجوهات حلال مدد کردن و ایشان را فارغ البال داشتن.» (همان، ص ۴۳۵-۴۳۶)

منظور از ایتاء ذی القربی در رابطه بین پادشاه و مردم، ادای حقوق عموم رعایاست، زیرا رعیت برای پادشاه، مانند اهل و عیال اوست. پادشاه باید سنت نیکی که موجب آسایش خلق است، انجام دهد و از بدعت‌های گناه‌آمیز جلوگیری کند، چنانچه قانون بدی وضع شده است، آن را بردارد. (ر.ک: همان، ص ۴۳۶-۴۳۷)

پادشاه از فحشا و منکر نسبت به رعیت منع شده است. «اما فحشا و منکر و بغی پادشاه با رعیت آن است که در میان ایشان فسق و فجور زندگی کند و ایشان را بر فساد دارد. و عیادا بالله به فرزندان ایشان طمع به فساد دارد و خاندان‌ها را بدنام کند و در عهد او اهل فساد قوت گیرند و کار امر به معرف و نهی از منکر مختل شود، و بازار اهل فسق و ظلم و فساد روایی گیرد.» (همان، ص ۴۳۹)

حالت سوم: رابطه پادشاه با خداوند

عدل پادشاه با خداوند، این است که ظاهر و باطن را برای خداوند یکی کند، با خداوند یکرنگ باشد و خود و حکومت خود را برای خدا بخواهد نه اینکه خدای و مملکت و حکومت را برای خود بخواهد. (ر.ک: همان، ص ۴۴۵) احسان پادشاه نسبت به خداوند، تعبّد اوست؛ باید توجه داشت که «تعبّد پادشاه آن نیست که به طاعت نافله مشغول شود، زیرا نماز و روزه و تلاوت قرآن و بیشتر اوقات به عزلت و انقطاع مشغول باشد و مصالح

خلق فرو گذارد» (همان، ص ۴۶۶)، بلکه تعبّد پادشاه آن است که بعد از ادای فرایض به مصالح مملکت پردازد؛ به حقوق مسلمانی و مسلمانان قیام کند؛ دربارهٔ احوال بلاد مختلف تفحص نماید. ایتاء ذی القربی، عبودیت پروردگار، سر از آستانهٔ بندگی خدای بر نداشتن و به پادشاهی ظاهری و مجازی دنیا فریفته نگشتن است. (ر.ک: همان، ص ۴۴۷) نجم رازی، نه تنها پادشاهان را به انزوا زیستن و مردم‌گریزی دعوت نمی‌کند، بلکه برعکس، عبادت پادشاهان را در میان خلق بودن و خدمت کردن به آن‌ها می‌داند.

فحشا و منکر و بغی در این حالت «کبر و نخوت پادشاهی و ترفع و تفوق سلطنت است که بی‌اختیار در دماغ ملوک پدید آید و آن نتیجهٔ دید استغنا و کثرت احتیاج خلق به خود است.» (همان، ص ۴۴۸) نجم رازی، راه درمان این مرض را در این می‌داند که پادشاهان به عجز و فنای خود بنگرند و در آفرینش و مرگ خود بیندیشند که سرانجام آدمی در پایان چیزی جز مشتی خاک نخواهد بود. در چنین حالتی، دیگر جایی برای مغرور شدن باقی نمی‌ماند. (ر.ک: همان، ص ۴۴۸-۴۴۹) درحقیقت نجم رازی، از پادشاهان می‌خواهد تا به رهایی از قیود که در اثر قدرت و سلطنت به وجود می‌آید، برسند. «برای انسان، تخته‌بند قدرت، مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسئلهٔ «رهایی» است و جوهر گفتمان سیاسی عرفانی همین است! در بینش عرفانی اول باید دست به پاکسازی زد؛ باید هوس‌ها را که مهم‌ترین قدرت است، از ریشه برکند، آنگاه به جایش عشق را حاکم نمود.» (گفتمان ادبیات سیاسی ایران در آستانهٔ دو انقلاب، ص ۸۹)

مقام وزارت

مقام وزارت، همیشه یکی از ارکان و پایه‌های مهم حکومت‌ها بوده است. «در اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری، وزارت یکی از پایه‌های اساسی کشورداری است که در دورهٔ ساسانی از چنان اهمیتی برخوردار بود که همچون سلطنت، موروثی بود و از این رو، می‌توان از آن به «نهاد وزارت» تعبیر کرد. این نهاد وزارت که دنبالهٔ آن به ایران پس از اسلام نیز رسیده است، در اغلب موارد نقشی حیاتی در سرنوشت این ملک ایفا می‌کرد.»

(اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری در اسکندرنامهٔ نظامی، ص ۱۹۳)

همان‌طور که در پیش اشاره شد، از نظر نجم رازی، پادشاهی عطیه‌خداوند به افراد است، و مهم‌ترین رکن جامعه به حساب می‌آید و بعد از مقام پادشاهی، پست وزارت، مهم‌ترین شغل در جامعه محسوب می‌شود که از طریق پادشاه به افراد داده می‌شود. «بدان که وزارت تلو سلطنت است، و رکن اعظم مملکت و هیچ پادشاه را از وزیر صالح صاحب‌رای مشفق کافی داهی عادل چاره نیست، و چون در مملکت وزیری کامل محترم نبود، مملکت را شکوه و زیب نباشد؛ مثال مملکت بر مثال خیمه‌ای است: ستون آن خیمه وزیر صاحب‌رای صاحب همّت است و طناب‌های آن امرایند خرد و بزرگ.» (مرصاد العباد، ص ۲۳۰) عالم، عادل، منصف، کافی و کاردان، واقف، جهان‌دیده، نیکوخلق، دیندار و متدین بودن، از جمله خصوصیات است که نجم رازی برای یک وزیر خوب برمی‌شمرد. (همان، ص ۴۵۰)

وزیر، مشاور شاه در احوال مختلف عوام و خواص است و مراجعه‌ارکان دولت و نواب و عامه رعیت باید به وزیر باشد؛ شاه باید احترام وزیر را داشته باشد و حکم او را در امور مملکت نافذ گرداند. یکی از وظایف پادشاه نسبت به وزیر که خواجه نظام الملک نیز به آن اشاره دارد، این است که «از احوال وزیران و معتمدان، همچنین در سرّ می‌باید پرسید تا شغل‌ها بر وجه خویش می‌رانند یا نه، که صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو باز بسته باشد.» (سیاست‌نامه، ص ۵۷) نجم رازی نیز در این باره می‌نویسد که شاه باید مشرف احوال وزیر باشد تا آنچه در مملکت انجام گیرد، بر آن وقوف یابد. (مرصاد العباد، ص ۴۵۰-۴۵۱)

نحوه سلوک وزیران

وزیر نیز در ارتباط با خدا، پادشاه و رعیت، باید از چهار خصلت راستی، بلندی، ثبات و تحمل برخوردار باشد. راستی وزیر در ارتباط با خداوند آن است که بر جاده شریعت، راست‌رو باشد و جانب خدای را نگه دارد. (همان، ص ۴۶۷) قابل ذکر است که در نظر ایرانیان، «راستی که معنی آن به عدالت نزدیک‌تر است تا به سخن راست، هماهنگ شدن با نظام اخلاقی و اجتماعی بوده است.» (اندیشه سیاسی ایران شهری در اسکندرنامه نظامی،

ص ۱۹۸) همت بلند داشتن، و به مال و جاه دنیا فریفته نگشتن، معنای برخوردار بودن از خصلت بلند، در ارتباط وزیر با خداوند است. (همان، ص ۴۶۷) ثبات با خدا «بدان معنی است که در کار دین، درست‌یقین و ثابت‌قدم باشد و کاری که از برای خدا می‌کند، از برای نظر خلق و ملامت و تعبیر ایشان از آن روی نگرداند و از کس نترسد.» (همان، ص ۴۶۹) تحمل آن است که در کشیدن بار امانت تکالیف شرع که اهل آسمان و زمین از کشیدن آن عاجز آمدند، تحمل نماید و در امانت خیانت نکند. (ر.ک: همان، ص ۴۶۹) حالت دوم، رابطهٔ وزیر با پادشاه است. راستی وزیر با پادشاه، آن است که ظاهر و باطن خود را با پادشاه یکی، درون خود را از خیانت و غل و غش پاک و نفاق را از خود دور کند. (همان، ص ۴۷۰) خصلت دوم «و آن بلندی است، در حضرت پادشاه به همت بلند زندگانی کند و به رکت و خست طبع طمع‌های فاسد نکند، و به نظر بر هیچ چیز نیندازد و در التماسات پراکنده بسته دارد.» (همان، ص ۴۷۱) خصلت چهارم تحمل است، باید که بردبار باشد و بر آنچه پادشاه در حالت غضب گوید یا انجام دهد، سکون و تلافی کند و آتش غضب پادشاه را فرو نشاند. (ر.ک: همان، ص ۴۷۲)

حالت سوم، ارتباط وزیر با رعیت و حشم است؛ راستی او با رعیت بدین وجه است که «بر احوال ایشان شفق بود و پیوسته به غمخواری و تیمارداشت ایشان مشغول باشد، چنان‌که حشم با برگ و نوا و آلت و عدت بود، و رعیت آسوده و مرفه باشند و بر ایشان باری نبود.» (همان، ص ۴۷۴) وزیر باید با مردم با بلندهمتی زندگی کند؛ چشم طمع به رشوه گرفتن از آنان نداشته باشد و پیوسته نتیجهٔ کرم و مروّت خود را به آن‌ها برساند. (ر.ک: همان، ص ۴۷۵) وزیر باید با حشم و رعیت ثبات ورزد، و ثبات وزیر با حشم آن است که چنان‌که امیری را اقطاع دهد یا عاملی را به کار دیوانی گمارد یا منصبی را به کسی دهد، در مورد این افراد، سخن صاحب‌غرضان را نشنود و از روی گزاف، تغییر و تبدیل به او راه ندهد. (ر.ک: همان، ص ۴۷۵) تحمل نیز آن است که بار حشم و رعیت و مملکت را بر دوش بکشد. (ر.ک: همان، ص ۴۷۷) وزیران نیز در سلوک خود به سوی خداوند علاوه بر موارد ذکر شده، مقداری از وقت خود را نیز باید به قرآن خواندن و اوراد اختصاص بدهند.

رئیسان و مقدمان

یکی از گروه‌های دیگری که در ساختار سیاسی دوران نجم رازی نقش داشته است و او، نحوهٔ سلوک آن‌ها را بیان می‌دارد، رؤسا و مقدمان‌اند. نجم رازی، بر رعیت‌داری بسیار تأکید دارد و همواره گروه‌های مختلف جامعه را به شیوه‌های مختلف تشویق می‌نماید تا در کار مردم نظر کنند. از نظر او، مقدمان و رؤسا نیز در سلوک خود به سوی حق، موظف هستند که در کار مردم نظر کنند و به تهذیب نفس خود بپردازند. از جمله وظایف آن‌ها نسبت به خلق، نظارت بر کار آن‌هاست تا نسبت به هم ظلمی نکنند، همچنین برابری را بین آن‌ها نگه دارند. اگر یکی از رعیت فسادی کند، او را تنبیه نمایند؛ آن‌ها را با زبان استمالت و دلجویی کند و وعده‌های خوب دهند؛ آن‌ها را برای کارهای نیک تشویق و از کارهای بد منع نمایند، و آن‌ها را در برابر ظلم و ستم شحنگان و دیوانیان حفظ کنند. (ر.ک: همان، ص ۵۱۸)

آن‌ها باید به تهذیب نفس خود نیز بپردازند، از فساد دوری کنند و به اهل دین، علما و صالحان نیکی نمایند؛ نفس خود را از کبر، ظلم، فتنه و غیره پاک کنند و هدف آن‌ها از ریاست، مسائل دنیاوی نباشد «چون بدین شرایط قیام کردند، حق تعالی بهر طاعتی و خیری و صلاحی و راحتی که در آن بقاع از آن رعایا در وجود آمده باشد، رؤسا و مقدمان را ثوابی و درجتی کرامت کند.» (همان، ص ۵۱۹)

نتیجه‌گیری

از نظر نجم‌الدین رازی، پادشاهان، خلیفه خدا بر روی زمین‌اند و مقام پادشاهی، عنایت خداوند است که به هر کس بخواهد آن را می‌بخشد؛ البته پادشاه، زمانی خلیفه الهی است که از متابعت هوای نفس دوری کند، محافظ رعیت باشد و داد بندگی حق را بدهد. در صورتی که ظلمی از پادشاهی دیده شد، دیگر نه خلیفه الهی، بلکه ابلیس روی زمین است.

از نظر نجم‌الدین، دلایل برتری مقام پادشاهی بر نبوت و علم، این است که مقام پادشاهی، نبوت و علم را در خود دارد و تأثیرگذاری نبوت و علم در گرو قدرت

پادشاهی است. همچنین پادشاه با هر گامی که در راه مبارزه با ظلم برمی‌دارد و با رعیت و دیگر گروه‌های جامعه با انصاف و عدل برخورد می‌کند، گامی به خداوند نزدیک‌تر می‌شود. نکته دیگر اینکه، انسان‌های ناتوان به دلیل عدم بهره‌مندی از ابزار کافی برای برآوردن هوای نفس، بیشتر طاعت می‌کنند تا گناه، اما پادشاهان چون از ابزار لازم برای لذت بردن و برآوردن خواسته‌های نفس برخوردارند؛ بنابراین با دوری از این آلات، بیشتر از دیگران می‌توانند به خدا نزدیک شوند.

نجم رازی، بر شیوه سیر و سلوک پادشاهان، وزیران و دیگر افراد که در رأس سیاست جامعه‌اند، تأکید ویژه‌ای دارد. پادشاهان در ارتباط با خود، خداوند و رعیت، مأمور به رعایت سه خصلت عدل، احسان و ایتاء ذی القربی و نهی از سه صفت فحشا، منکر و بغی‌اند. هنگامی که پادشاه به این وظایف خود به نحو احسن عمل کند، سیر سلوک او به سوی حق کامل و هر قدمی که در این زمینه‌ها برمی‌دارد، موجب قرب او به بارگاه الهی می‌شود. وزیران نیز در ارتباط با خدا، پادشاه و رعیت باید از چهار خصلت راستی، بلندی، ثبات و تحمل برخوردار باشند و سلوک آن‌ها، عمل به این چهار خصلت است. رؤسا و مقلدان مردم نیز علاوه بر تهذیب نفس خود، موظف‌اند که به امور مردم پردازند و مصالح آن‌ها را رعایت کنند.

به طور کلی، رعیت‌پروری، دل‌ن بستن به مقام و جاه دنیوی، انجام دادن کارها بر اساس شرع و برای رضای خداوند نه برای خود و به طبع خود، و عمل کردن به دین، مهم‌ترین اصولی است که پادشاهان، وزیران و رؤسای مردم باید به آن‌ها عمل کنند تا سلوک آن‌ها به سوی خدا کامل شود.

نجم رازی در پی پیوند سیاست با عرفان است. دیدگاه او بر خلاف گروهی‌اند که معتقدند عرفان به دلیل دوری گزیدن از دنیا و ترویج زهد و عزلت، کاری به اجتماع و مسائل سیاسی جامعه ندارد، بلکه او در پی دینی کردن سیاسیون و اندیشه‌های سیاسی است.



منابع

- اخلاق ناصری؛ خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چ ۵، خوارزمی، تهران ۱۳۷۳.
- ارزش میراث صوفیه؛ عبدالحسین زرین کوب، چ ۱، آریا، تهران ۱۳۴۴.
- اندیشه سیاسی امام خمینی؛ یحیی فوزی تویسرکانی، چ ۲، دفتر نشر معارف، بی جا، ۱۳۸۴.
- اندیشه سیاسی در کتاب کلیله و دمنه؛ عنایت‌الله شریف‌پور و محتشم محمدی، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه ادبیات دانشگاه باهنر کرمان، شماره ۲۴ (پیاپی ۲۱)، زمستان ۸۷.
- اندیشه‌های اهل مدینه فاضله؛ فارابی، ترجمه و شرح سید جعفر سجادی، زر، تهران ۱۳۵۴.
- اندیشه سیاسی ایرانشهری در اسکندرنامه نظامی؛ محمد حسین کرمی و زینب نوروزی، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه باهنر کرمان، شماره ۲۴ (پیاپی ۲۱)، زمستان ۸۷.
- پیوند عرفان و سیاست از منظر عزیزالدین نسفی؛ داوود فیرحی و مهدی فدایی مهربانی، پژوهش علوم سیاسی، شماره ۴، ۱۳۸۶.
- تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان؛ فرهنگ رحایی، چ ۳، قومس، تهران ۱۳۸۵.
- تحول‌گرایی عرفان و سیاست در حکمت متعالیه؛ غلامرضا اسم حسینی، مجله علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره ۴۳، ۱۳۸۷.
- جامعه‌شناسی ادبیات صوفیانه؛ مهدی شریفیان، چ ۱، دانشگاه بوعلی سینا، همدان ۱۳۸۶.
- دانشنامه سیاسی؛ داریوش آشوری، چ ۱، سهروردی، تهران ۱۳۶۶.
- درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران؛ جواد طباطبایی، چ ۴، کویر، تهران ۱۳۷۴.
- دوام اندیشه سیاسی در ایران: ارزیابی تحلیل نظریه زوال اندیشه سیاسی؛ محمدناصر تقوی، چ ۱، بوستان کتاب، قم ۱۳۸۴.
- زمینه اجتماعی شعر فارسی؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، اختران، تهران ۱۳۸۶.
- زوال اندیشه سیاسی در ایران: گفتاری در مبانی نظری انحطاط ایران؛ جواد طباطبایی، چ ۵، کویر، تهران ۱۳۸۳.
- سلاطین عزلت (روییگردانی عارفان از حاکمان و رویکرد به مردم)؛ علی حسین‌پور، مجله مطالعات عرفانی، شماره دوم، ۱۳۸۴.
- سیاست از نظر غزالی؛ هانری لائوست، ترجمه مهدی مظفری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.

- سیاست در *دامان عرفان*؛ حمیدرضا مظاهری، چ ۱، بوستان کتاب، تهران ۱۳۸۸
- *سیاست‌نامه*؛ خواجه نظام الملک، انتخاب و شرح جعفر شعار، چ ۶، قطره، تهران ۱۳۷۹.
- شرح اصطلاحات تصوف؛ صادق گوهرین، چ ۱، زوار، تهران ۱۳۶۷.
- شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در *ایران باستان*؛ فتح‌الله مجتبابی، انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران ۱۳۵۲.
- *عرفان و سیاست*؛ حمید پارسانیا، چ ۱، بوستان کتاب، قم ۱۳۸۶.
- *گفتمان ادبیات سیاسی ایران در آستانه دو انقلاب*؛ علی‌اکبر امینی، چ ۱، سیرنگ، تهران، بی‌تا.
- *مرصاد العباد*؛ نجم‌الدین رازی، به اهتمام محمدمین ریاحی، چ ۱۰، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۳.
- *مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف*؛ ضیاء‌الدین سجادی، چ ۱، سمت، تهران ۱۳۷۲.
- *نصیحة الملوک*؛ غزالی، تصحیح جلال‌الدین همایی، چ ۲، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۱.

Archive of SID